

یک نصیحت!

شخصی آمد خدمت امام صادق علیه السلام شروع کرد از تنگدستی خودش گفتن که خیلی فقیر شده‌ام، خیلی ناچارم و درآمدم کفاف خرم را نمی‌دهد، و چنین می‌کنم و چنان. حضرت به یکی از کسانشان فرمود: برو فلان مقدار دیutar تبیه کن و به او بده، تا رفت بیاورد، آن شخص گفت: آقا! من والله مقصودم این نبود که از شما چیزی بخواهم. فرمود: من هم نگفتم که مقصود تو از این حرفا این بود که از من چیزی می‌خواهی، ولی من یک نصیحت به تو می‌کنم؛ هر بیچارگی و سختی و گرفتاری که داری برای مردم نقل نکن، زیرا کوچک می‌شوی. اسلام دوست ندارد مؤمن در نظر دیگران کوچک باشد؛ یعنی صورت خودت را با سیلی هم که شده سرخ نگه دار، عزت خودت را حفظ کن. علی (علیه السلام) هم می‌گوید: «وَرَضِيَ الَّذُلُّ مِنْ كَشْفَ عَنْ ضُرْهٍ» آن کسی که درد خودش را، بیچارگی خودش را برای دیگران می‌گوید، آبرو و عزت خود را از بین می‌برد. همه جا می‌گوید: آقا! ما خیلی بیچاره هستیم، اوضاع ما خیلی بد است، چنین است و چنان، اینها را نگو. آبرو از هر چیز عزیزتر است، عزت مؤمن از هر چیز دیگری گرامی تر است.

[مرتضی مطهری، آزادی معنوی، صدرا، چاپ سی و هفتم، ۱۳۸۶، ص ۲۰۴ و ۲۰۵]

بندگی کن تا که سلطانت کنند

انس بن مالک خدمتکار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود روزی پیغمبر خدا دید که او زانوی غم به بغل گرفته و غصه دار است. فرمود: «چرا ناراحتی؟» انس گفت: «همه ناراحتی ام برای این است که من یک عمر در محضر شما بودم، اما در روز قیامت شما کجا و من کجا؟ شما در آن بالا بالاهای بشهستید و من در ته بشهست.» بلا فاصله آیه (سوره نساء، ۶۹) نازل شد که: کسانی که خدا و پیغمبر خدا را دوست می‌دارند، آنها در روز قیامت (در محضر) خدا و پیغمبر (خدا) هستند. انس که اخم هایش تو هم بود، تا این آیه راشنید خوشحال شد. خداوند در این آیه فقط، یک اطاعت می‌خواهد، بندگی کن تا که سلطانت کنند. انس می‌گوید: «ندیدم که مسلمانها بعد از اسلام، به چیزی بیشتر از این خوشحال شده باشند.» مسلمان‌ها بعد از نزول این آیه به عملشان دلخوش و خوشحال نبودند، بلکه به محبتشان به خدا و رسول خدا خوشحال بودند. مسلمانها به کلمه ای خوشحال بودند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «المرء مَعَ مَنْ أَحَبَّ» انسان با کسی که دوستش دارد در روز قیامت محشور می‌شود.

[بدیع الحکمة یا لطایف حکیمانه، مواضع آیت الله مجتبی تهرانی، چاپ چهارم، ۱۳۹۵، ص ۱۸]

عقل می گفت، امثال صادق رفته رفته فاصله شان از زمین بیشتر می شود!



نه تنها در جبهه و عملیات که حتی در لحظات اعزام هم مشخص بود که عده‌ای در حال وداع آخرند؛ طرز خداحافظی کردنشان، نگاه مادران شان و ... مادرم می‌گفت: «وقتی صادق سوار قطار شد، فهمیدم دیگر بر نمی‌گردد! انگار صادق خودش هم چیزی می‌دانست چون هی بر می‌گشت و نگاهم می‌کرد و باز خدا حافظی می‌کرد.» گاهی با مادر در مورد صادق حرف می‌زدیم. از این که مدتی قبل از شهادت عوض شده بود. در خانه هم که بود سعی می‌کرد خوراکش مثل غذای لشکر باشد. در لشکر گاهی غذا کم می‌رسید و برای رفع گرسنگی بچه‌ها خرده نان خشک می‌خورند، چیزی که در شهرآدم اگر صد روز هم بماند به آنها نگاه نمی‌کند. حاج خانم می‌گفت: «در طول ده روزی که صادق در مرخصی بود شبی نبود که بیدارشوم و او را در حال نماز نبینم.» اصلاً عقل می‌گفت که، امثال صادق رفته رفته فاصله شان از زمین بیشتر می‌شود!

[مصطفوی سپهی، نورالدین پسر ایران – خاطرات سید نورالدین عافی – چاپ سی و پنجم، ص ۱۹۶]

مستدعاً است حدود ارتباط مردان و زنان مسلمان با یکدیگر در عرصه جامعه را بیان فرمایید.

سوال

بر هر زن و مرد مکلفی شرعاً واجب است در تماس و نشست و برخاست با جنس مخالف حریم ضوابط شرعی و مقررات اسلامی را دیقایقاً مرااعات نمایند و از هرگونه عمل و رفتاری که آمیخته به ریبه و یا موجب ترتیب فتنه و فساد باشد، جداً احتراز نمایند.

جواب

(استفتنهای مقام معظم رهبری امام خامنه‌ای در سایت معظم له به آدرس: khamenei.ir)